

Jurisprudential-Syntactic reconsideration of “Your Feet” and deduced verdict of the verse of Wudu¹

Mostafa Tabatabaee

Graduate Student of Level Four at Qom Hawza Ilmiyyah.; (Corresponding Author);
smtaba61@gmail.com

Hassan Alidadi Soleymani

Assistant Professor at International Campus, University of Tehran, Kish - Iran; alidadis-
olimani@ut.ac.ir

Receiving Date: 2019-12-09; Approval Date: 2020-02-05

**Justārḥā-ye
Fiqhī va Uṣūlī**

Vol.7, No.25
Winter 2022

195

Abstract

Wiping (mash) the foot or washing it in wuḍū is one of the most contentious issues in Shī‘ah and Sunnī fiqh. The sixth verse of Sūrah al-Mā’idah is one of the main sources of this contention. Because the word ‘arjulukum’ in the aforementioned verse has been recited with the three diacritical marks of raf‘, naṣb (a diagonal line over a letter), and jarr (a diagonal line under a letter). There is a discrep-

1 . *Tabatabaee - M; (2022); “ Jurisprudential-Syntactic reconsideration of “Your Feet” and deduced verdict of the verse of Wudu “; Jostar_ Hay Fiqhi va Usuli; Vol: 7 ; No: 25 ; Page: 195-218 ; Doi: 10.22034/jrj. 2020.56241.1928*

Copyright © 2022, Author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

ancy among the fuqahā (jurists) in explaining these recitations and in the inferred ruling of them, that each of whom has tried to justify the verse according to his own opinion. By using library sources, this study has been analyzed the three recitations and the inferred ruling of them from a literary point of view. The difference of this study is that the contents of the verse have been studied and analyzed according to all three recitations, far from prejudice, without jurisprudential prejudice, without considering the narrations which interpreted it, and only in accordance with literary and syntactic rules. According to this study, the rafʿ recitation and one of the types of the naṣb and jarr recitations are not useful for any of the opinions. It is permissible to use the ruling of wiping the foot from the other types of the naṣb and jarr recitations without any problem, while the use of the rule of ghusl (ritual bathing) is not permissible and is flawed.

Keywords: verse of wuḍū, arjulukum, maṣḥ (wiping the foot), ghusl, jarr bi al-mujāwirah, ‘aṭf bi al-muḥal.

**Justārḥā-ye
Fiqhī va Uṣūlī**

Vol.7, No.25
Winter 2022

196

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

بازاندیشی فقهی - ادبی قرائت‌های «أَزْجُلْکُمْ» و حکم مستفاد از آیه وضو^۱

سیدمصطفی طباطبایی

دانش آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم، قم - ایران (نویسنده مسئول): smtaba61@gmail.com

حسن علیدادی سلیمانی

استادیار پردیس بین‌الملل دانشگاه تهران، کیش - ایران: alidadisolimani@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۱۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۱۶

بازاندیشی فقهی - ادبی
قرائت‌های «أَزْجُلْکُمْ» و
حکم مستفاد از آیه وضو

۱۹۷

چکیده

یکی از مسائل اختلافی در فقه شیعه و عامه، مسح پا یا شستن آن در وضو است. آیه ششم سوره مائده از منشأهای اصلی این اختلاف است، زیرا کلمه «أَرْجُل» در آیه مذکور به سه اعراب رفع و نصب و جر قرائت شده است. در تبیین و توضیح این قرائت‌ها و حکم فقهی مستفاد از آن‌ها در بین فقیهان اختلاف است که هر کدام سعی در توجیه آیه طبق نظر خود نموده‌اند. در این پژوهش قرائت‌های سه‌گانه و حکم مستفاد از آن‌ها از دیدگاه ادبی با استفاده از منابع کتابخانه‌ای مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. تفاوت این پژوهش این است که مفاد آیه طبق هر سه قرائت، به دور از تعصب و بدون پیش داوری فقهی و بدون نظر به روایات مفسره آن، تنها مطابق با قواعد ادبی و نحوی مورد بررسی قرار گرفته و تقریب‌ها و اشکالات هر وجه تنظیم و دسته‌بندی شده است. طبق این پژوهش، قرائت رفع و یکی از وجوه قرائت‌های نصب و جر، مفید هیچ کدام از اقوال نیستند و از میان دیگر وجوه قرائت

۱. طباطبایی، سیدمصطفی. (۱۴۰۰). بازاندیشی فقهی - ادبی قرائت‌های «أَزْجُلْکُمْ» و حکم مستفاد از آیه وضو. فصلنامه علمی - پژوهشی جستارهای فقهی و اصولی، ۷ (۲۵)، صص: ۲۱۸-۱۹۵.

نصب و جر، استفاده حکم مسح بدون اشکال است، در حالی که استفاده حکم غسل با ایراد مواجه است.

کلید واژه‌ها: آیه وضو، أرجلکم، مسح، غسل، جر بالمجاورة، عطف به محل.

مقدمه

نماز عمود دین و اولین مسئله‌ای است که در روز قیامت مورد محاسبه قرار می‌گیرد و قبولی دیگر اعمال انسان در گرو قبولی آن است (صدوق، ۱۳۷۶، ۶۳۹). یکی از مقدمات نماز که همه فرقه‌های اسلامی بر آن اتفاق نظر دارند، لزوم کسب طهارت باطنی است که با وضو یا غسل و در برخی شرایط با تیمم حاصل می‌شود. با این وجود، شیعه و عامه در طریقه انجام دادن وضو اختلافاتی دارند، از جمله این که همه شیعیان قائل به وجوب مسح پا^۱ و اکثر عامه قائل به وجوب شستن آن^۲ هستند (طوسی، ۱۴۰۷ق، ب، ۹۰/۱؛ شریف مرتضی، ۱۴۱۵ق، ۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ۱/۱۶۹؛ ۱۴۱۲ق، ۲/۶۱؛ شهید اول، ۱۴۱۹ق، ۲/۱۴۳؛ شیخ بهایی، ۱۴۱۴ق، ۱۲۲؛ آمدی، ۱۴۲۰ق، ۷۵).

از لحاظ تاریخی، بدون شک چنین اختلافاتی در بین مسلمانان معاصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نبوده است، چرا که اگر در وضو که از مسائل عام البلوی و کثیر الابتلاء مسلمانان است کوچک‌ترین اختلافی بود، قطعاً در تاریخ نقل می‌شد و به ما می‌رسید اما چنین نیست. در دوران حکومت ابوبکر نیز شاهدی بر وجود اختلاف کیفیت وضو بین مسلمانان نیست. در دوران خلافت عمر نیز اگرچه اختلافاتی در وضو مانند جهت شستن دست‌ها، مسح تمام یا بعض سر و لزوم مسح گردن گزارش شده است، اما در مورد پا بحثی نیست مگر مسئله جواز یا عدم جواز کشیدن مسح پا از روی خفین^۳. مطابق آنچه در منابع تاریخی و روایی شیعه و سنی وجود دارد، اختلاف مورد بحث این پژوهش در زمان عثمان ایجاد شده است. او روزی برای وضو آب می‌طلبید

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۵

زمستان ۱۴۰۰

۱۹۸

۱. البته در کتاب فقه الرضا کلامی مبنی بر تخییر بین مسح و شستن نیز آمده است (المنسوب الی الامام الرضا علیه السلام، ۱۴۰۶ق، ۷۹). اما از آن جا که این کتاب روایی است قول محسوب نمی‌شود، علاوه بر این که در مؤلف آن، اصالت آن کتاب، اعتبار نسخه موجود و نیز دلیل مطرح شده برای آن، مناقشات متعددی مطرح است.

۲. غیر از وجوب شستن پا چهار قول دیگر نیز در عامه وجود دارد.

۳. نوعی کفش.

و پایش را تا کعبین می‌شوید و سپس می‌گویید رسول الله ﷺ را دیدم که این گونه وضو می‌گرفت (شهرستانی، ۱۴۱۶ق، ۳۰-۱۶۵؛ طبسی، ۱۴۲۹ق، ۲۴۵-۲۴۶؛ بخاری جعفی، ۱۴۱۴ق، ۵۵/۱؛ قشیری النیسابوری، ۱۳۷۴ق، ۲۰۴/۱، ۲۰۷؛ متقی هندی، ۱۴۰۵ق، ۴۴۳/۹).

اما از لحاظ فقهی یکی از اصلی‌ترین منشأهای این اختلاف، آیه شش سوره مائده مشهور به آیه وضو است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که برای نماز به پا خاستید صورت و دست‌ها را تا آرنج بشویید و سر و پاها را تا مفصل [یا برآمدگی پشت پا] مسح کنید» (المائدة/۶). کلمه «أَرْجُلَكُمْ» در این آیه به سه اعراب رفع و نصب و جر قرائت شده است. ابن کثیر، حمزة، ابوعمر، شعبه از عاصم و... آن را به جر و کسائی، نافع، ابن عامر، حفص از عاصم و... آن را به نصب قرائت نموده‌اند. همچنین قرائت شاذ رفع نیز از حسن و اعمش نقل شده است (جصاص، ۱۴۰۵ق، ۳۴۹/۳؛ رازی، ۱۴۲۰ق، ۳۰۵/۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ۶۱۱/۱؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ۹۲/۶؛ طبسی، ۱۳۷۲ق، ۲۵۲/۳).

بازاندیشی فقهی - ادبی
قرائت‌های «أَرْجُلَكُمْ» و
حکم مستفاد از آیه وضو

۱۹۹

قطعاً قرائت قرآن و اعراب کلمات آن نقش اساسی در استنباط حکم شرعی دارد. در مباحث علوم قرآنی ضوابط و مقیاس‌های متعددی برای اعتبار و حجیت قرائت‌های قرآن کریم ذکر شده است (معرفت، ۱۴۱۰ق، ۱۱۹/۲-۱۷۰). برخی معتقدند که تنها یک قرائت صحیح است و حکم خدا تنها از آن استفاده می‌شود، ولی برخی دیگر بر این نظر هستند که قرائت‌های مختلف مانند آیات مختلف قرآن هستند و باید بین آن‌ها جمع صورت گیرد. بنابراین لازم است آیه به گونه‌ای تبیین شود که تعارضی بین قرائت‌ها ایجاد نشود (شریف مرتضی، ۱۴۰۵ق، ۱۶۴/۳).

حال سؤال اساسی این است که فارغ از روایات مفسره این آیه و بدون پیش داوری فقهی و تعصب دینی، حکم مستفاد از این آیه طبق قرائت‌های مختلفش از لحاظ ادبی و قواعد عربی چیست؟

گرچه این بحث دارای پیشینه غنی است و بیشتر علما و فقهای شیعه و عامه پیرامون آن بحث نموده‌اند، حتی پژوهشی مختص این موضوع نیز انجام شده است (حیدری، ۱۳۹۵، ۶۰۹)، ولی اکثراً تنها به بررسی قرائت مختار خود می‌پردازند و گاهی

با پیش‌داوری و تعصب سعی در تطبیق آیه با نظر فقهی خویش می‌نمایند و برخی دیگر شیوه‌ای منظم در بیان و بررسی تمام وجوه و تقریب‌های سه قرائت در پیش نگرفته‌اند.

برای مثال برخی فقیهان و ادیبان عامه ضمن اذعان به این که استنباط مسح پا از تمام قرائت‌ها صحیح است، ولی در نهایت دست به توجیهاتی متعصبانه زده‌اند و حکم به وجوب شستن پا داده‌اند. از جمله جصاص گفته‌است: در هر یک از قرائت‌ها استفاده مسح و غسل صحیح است، بنابراین در حکم مستفاد از آیه سه احتمال می‌رود: ۱. هر دو مراد باشد؛ ۲. یکی به صورت تخییری؛ ۳. یکی به صورت معین. احتمال اول و دوم باطل است، زیرا اولی خلاف اجماع مسلمانان و دومی نیز بدون دلیل است، بنابراین احتمال سوم باقی می‌ماند. اما از آن‌جا که آیه مجمل است لازم است برای استنباط حکم به سنت یا ادله دیگری مراجعه شود و قول و فعل رسول الله ﷺ هم بر شستن است (جصاص، ۱۴۰۵ق، ۳/۳۵۰). زمخشری چنین توجیه کرده‌است که حکم پا شستن آن است، اما از آن‌جا که برای شستن پا باید آب ریخته شود، خداوند تعبیر به مسح نموده‌است تا توجه دهد که در مصرف آب اسراف نشود (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ۱/۶۱۱). برخی دیگر توجیه نموده‌اند که منظور از مسح، غسل خفیف است (حمیری، ۱۴۲۰ق، ۹/۶۳۰۳؛ ابن‌انباری، ۱۴۲۸ق، ۲/۴۹۹؛ سیوطی، ۱۴۲۸ق، ۴/۸) و حتی عده دیگری که هیچ توجیه مناسبی نیافته‌اند گفته‌اند حکم قرآن مسح است، اما این حکم طبق سنت پیامبر ﷺ که شستن پا است نسخ شده‌است (طبری، ۱۴۱۲ق، ۶/۸۳).

در این پژوهش به بررسی و تنظیم و ارائه حکم مستفاد از قرائت‌های مختلف این آیه تنها با توجه به قواعد نحوی و بدون پیش‌داوری با روش تحلیل داده‌ها از منابع کتابخانه‌ای می‌پردازیم.

قِرَائَتِ رَفْعِ آيَةِ ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾

طبق این قرائت «(أرجل) مبتدا است و خبر آن محذوف است (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ۶۱۱/۱؛ ناظر الجیش، ۱۴۲۸ق، ۷/۳۳۲۳؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ۳/۲۵۱).

چنین توجیهی گرچه از لحاظ نحوی صحیح و متداول است، اما نمی‌تواند

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۵
زمستان ۱۴۰۰

۲۰۰

هیچ‌یک از اقوال (مسح / غسل) را ثابت کند، زیرا خبر محذوف را می‌توان «مغسولة» یا «ممسوحة» دانست و هیچ‌کدام از این دو احتمال بر دیگری اولویت ندارد. نتیجه این که قرائت رفع «أرجل» مفید هیچ‌کدام از اقوال نیست و حکم صریحی از آن استنباط نمی‌شود.

قرائت نصب آیه ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾

نصب «أرجل» را به پنج صورت می‌توان توجیه نمود.

وجه اول: عطف بر محل «برؤوسکم»

اگر «أرجلکم» عطف بر محل «برؤوسکم» که مفعول «وامسحوا» است باشد و از آن جا که معطوف در حکم معطوف علیه اشتراک دارد، بنابراین حکم مستفاد از آیه مسح پا خواهد بود.

عطف بر محل در کلام عرب بسیار وارد شده و جایز و رایج است، مانند «لیس زید بقائم ولا قاعداً»، «ان زیداً فی الدار و عمرؤ»، و مانند آیه ﴿أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ﴾ (التوبة/۳) که در آن‌ها «قاعداً» عطف بر محل «قائم»، «عمرؤ» عطف بر محل «زید» و «رسولُهُ» عطف بر محل «لفظ جلاله» است.

۲۰۱ پیش از بررسی دقیق‌تر این وجه، اشاره به این نکته لازم است که بسیاری از فقهای شیعه در بیان جواز و رواج عطف به محل، جمله «مررت بزید و عمرأ» را مثال زده‌اند، اما باید توجه داشت که این مثال صحیح نیست، زیرا چنانچه ابن هشام و دیگر علمای نحو گفته‌اند یکی از شرایط عطف بر محل، امکان عمل عامل در معطوف و ظهور آن در کلام فصیح است، مانند «لیس زید بقائم ولا قاعداً» که «لیس زید قاعداً» صحیح است، اما عطف به محل در مثال «مررت بزید و عمرأ» صحیح نیست، زیرا «مررت عمرأ» در نزد همه غیر از ابن جنی صحیح نیست (ابن هشام، ۱۴۱۰ق، ۴۷۳/۲؛ سیوطی، ۱۴۳۱ق، ۱۴۸/۳). روشن است که این شرط در آیه محقق است، زیرا فعل «مَسَحَ» متعدی بنفسه است، از این رو «امسحوا أرجلکم» صحیح است و «بای» زائده یا اصلیه به معنای الصاق یا تبعیض یا دیگر معانی است.

این تقریب از لحاظ نحوی مورد پذیرش همگان است و تنها یک اشکال نسبت به

آن مطرح است: عطف به لفظ بهتر از عطف به محل است. ابوالبقاء عکبری گفته است: «بهتر است ارجلکم را عطف به ایدیکم بدانیم، زیرا حمل به لفظ اقوی است» (ابوالبقاء عکبری، ۱۴۱۹ق، ۱۲۳). سیوطی نیز گفته است: «اصل عطف به لفظ است» (سیوطی، ۱۴۳۲ق، ۲۶۸).

نحویون درباره این اصل و اولویت آن توضیح نداده و آن را بررسی ننموده اند. اما در پاسخ به این اشکال نه این که مانند محقق حلی بگوییم اولویت ثابت نیست (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ۶۴/۲)، بلکه می‌گوییم این اولویت اطلاق ندارد که در هر حالتی باقی باشد، بلکه با توجه به مشکلات عطف «أرجلکم» بر لفظ «وجوهکم» که در ادامه و به عنوان وجه چهارم بررسی خواهد شد، این اولویت از بین می‌رود.

البته تفاوتی اعتراض دیگری نیز به این وجه دارد و می‌گوید عطف به محل باعث اشتباه در حکم شستن پا می‌شود، بنابراین جایز نیست (الشمی، بی تا، ۲۷۸/۲). اما فساد این اعتراض روشن است، چرا که ایشان و دیگران هرگونه توجیهی که منافی حکم شستن باشد را غیر صحیح شمرده‌اند، در حالی که باید حکم را از قرائت استنباط نمود.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۵

زمستان ۱۴۰۰

۲۰۲

وجه دوم: منصوب به نزع خافض

«أرجلکم» منصوب به نزع خافض و تقدیر آن چنین است: «امسحوا برؤوسکم و بأرجلکم» که حرف جر «ب» حذف شده است و به این دلیل ارجل منصوب گشته است. حکم فقهی مستفاد از این تقریب نیز لزوم مسح پا است.

شهید ثالث، قاضی نورالله شوشتری این تقریب را از برخی متبحران در علم نحو ذکر می‌کند و در ادامه می‌گوید که این تقریب بهتر از تقریب عطف به محل است (شوشتری، شهید ثالث، بی تا، ۳۸۲).

اما حق این است که این تقریب با اشکال اساسی نحوی مواجه است، زیرا اولاً قاعده نصب به نزع خافض در نزد بیشتر نحویان کاملاً سماعی و در نزد برخی دیگر پس از حروف مصدریه «أن و أن» قیاسی است و در بقیه موارد سماعی است؛ ثانیاً این قاعده مربوط به فعلی لازم یا یک مفعولی در ظاهر به صورت متعدی یا دومفعولی

استفاده شده باشد. اما در محل بحث، فعل «مَسَحَ» متعدی بنفسه است (شیخ بهایی، ۱۳۸۷، ۲۷؛ حسن، ۱۳۶۷، ۱۵۳/۲).

وجه سوم: مفعول معه

احتمال دیگری نیز در این آیه داده شده است و آن را مفید مسح دانسته‌اند. برخی گفته‌اند که «و» در آیه به معنای «مع» است، یعنی «أرجلكم» مفعول معه و حکم آن نیز مسح است (ابن انباری، ۱۴۲۰، ۱۹۴؛ ابن عربی، بی تا، ۳۴۳).

به این تقریب دو اشکال وارد است: اول این که طبق نظر مشهور مفعول معه تنها در جایی است که «و» نص در معیت باشد. بنابراین اگر احتمال عطف وجود دارد و احتمالی صحیح باشد، عطف رجحان و گاهی تعیین دارد. دوم این که «و» معیت تنها بر مصاحبت و همراهی اسم دوم با اسم اول در زمان حصول حدث دلالت دارد و نسبت به این که مشارکت در حدث هم دارند یا خیر ساکت است، بنابراین به خودی خود حکمی را نسبت به آن اثبات نمی‌کند (استرآبادی، ۱۳۸۴، ۵۱۵/۱؛ حسن، ۱۳۶۷، ۲۸۳/۲).

وجه چهارم: عطف بر «وجوهکم»

«أرجلكم» عطف بر «وجوهکم» است و در نتیجه حکم آن لزوم شستن است. این تقریب اگرچه اولویت مطرح شده در وجه اول یعنی عطف بر لفظ را داراست، اما با دو اشکال مواجه است.

اشکال اول: بین بصریان و کوفیان اختلاف است که هرگاه دو عامل بتوانند در یک معمول عمل نمایند کدام مقدم است؟ کوفیان می‌گویند: اولویت با عامل اول است هر چند اُبعد است و بصریان می‌گویند اولویت با عامل دوم و اقرب است. سیبویه در الکتاب تصریح دارد «(اعمال عامل قریب اولی است)» (سیبویه، ۱۴۱۰، ۵۰/۱). ابن انباری نیز پس از بررسی ادله هر دو قول، نظر بصریون را قبول کرده و قول کوفیون را فاسد می‌شمارد. فخر رازی نیز در مقدمه تفسیر خود و در بیان مسائل نحوی این اختلاف را مطرح می‌نماید، گرچه اتخاذ رأی می‌کند اما در تفسیر آیه

محل بحث تصریح دارد که اعمال عاملِ اقرب، اولی و بهتر است (ابن انباری، ۱۴۲۸ق، ۷۱/۱-۸۰: رازی، ۱۴۲۰ق، ۶۵/۱ و ۳۰۶/۱۱). بنابراین بهتر آن است که عامل در «أرجلکم» فعل «امسحوا» باشد که در این صورت حکم آن مسح خواهد بود.

اشکال دوم: اصل این است که بین معطوف و معطوفٌ علیه فاصله‌ای نباشد حتی مفرد، چه رسد به جملهٔ اجنبی «و امسحوا برؤوسکم» و این قبیح است. ابن عصفور می‌گوید: «زشت‌ترین فاصله بین معطوف و معطوفٌ علیه، فاصله شدن جمله است مانند آیه... که جملهٔ «وامسحوا برؤوسکم» بین معطوف یعنی «أرجلکم» و معطوفٌ علیه یعنی «وجوهکم» فاصله انداخته است» (ابن عصفور، ۱۴۱۹ق، ۲۲۴/۱).

ابن مالک و برخی دیگر در پاسخ به این اشکال می‌گویند جملهٔ «وامسحوا برؤوسکم» اجنبی محض نیست، زیرا بالاخره از اعمال وضو است و وضو عمل واحدی است، خصوصاً اگر علت این تقدیم را نشان دادن ترتیب اعمال وضو بدانیم (ابن مالک، ۱۴۲۰ق، ۵۱۴/۱؛ ناظر الجیش، ۱۴۲۸ق، ۳۳۲۸/۷؛ سیوطی، ۱۴۳۱ق، ۸۵/۳؛ ازهری، ۱۴۲۱ق، ۲۰۴/۴؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ۹۲/۶).

اما این پاسخ در محل بحث تام نیست، زیرا چنین تقدیمی باعث ایجاد اشتباه در حکم پا و اغراء به جهل مخاطب می‌شود. بنابراین اگر منظور بیان ترتیب بوده است، می‌توانست به گونهٔ دیگری مانند تکرار فعل «اغسلوا» این کار را انجام دهد تا چنین اشتباهی پیش نیاید. همچنین علت گفته شده (بیان ترتیب) نیز صحیح نیست، زیرا واو عطف به هیچ عنوان، ترتیب بین معطوف و معطوفٌ علیه را بیان نمی‌کند (امام خمینی، ۱۴۲۲ق، ۴۹۴؛ سبحانی، ۱۴۱۳ق، ۴۴/۱).

وجه پنجم: منصوب به عامل محذوف

ممکن است گفته شود «أرجلکم» منصوب به عامل مقرر است و تقدیر آن این گونه است: «وامسحوا برؤوسکم و اغسلوا أرجلکم»، مانند جملهٔ «علفْتُها تَبناً و ماءً بارداً» که فعل «سقیْتُها» در تقدیر است. توضیح و بیان اشکالات این تقریب در وجه سوم قرائت جر خواهد آمد.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۵
زمستان ۱۴۰۰

۲۰۴

قِرائَتِ جِرِ آيَةِ ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَتَيْنِ﴾

این قرائت را نیز می‌توان به سه صورت توجیه نمود.

وجه اول: عطف بر «رؤوسکم»

طبق این توجیه، دلالت آیه شریفه بر لزوم مسح پا بسیار روشن و واضح است و هرکس که با آیه مواجه شود، اذعان می‌نماید که آیه متضمن دو بخش و حکم است. در قسمت اول آیه، حکم «وجوه» که «غسل» است بیان شده است سپس «أیدی» توسط حرف عطف «واو» به آن عطف شده که فایده‌اش اتحاد معطوف و معطوف‌علیه در حکم است، بنابراین حکم «أیدی» نیز «غسل» است. سپس جمله دیگری شروع شده و حکم «رؤوس» که «مسح» است بیان گردیده است و پس از آن «أرجل» توسط حرف عطف «واو» به آن عطف شده است که در نتیجه، حکم «أرجلکم» نیز مسح خواهد بود.

وجه دوم: عطف بر «وجوهکم»

«أرجلکم» عطف بر «رؤوسکم» نباشد، بلکه عطف بر «وجوهکم» باشد و در نتیجه حکم آن نیز شستن خواهد بود. اما این تقریب چند ایراد دارد.

۲۰۵

ایراد اول و دوم: اصل این است که بین متعاطفین چیزی حتی مفردی فاصله نشود، چه رسد به این که طبق این تقریب، جمله اجنبیه «وامسحوا برؤوسکم» فاصله شده است. همچنین حمل بر مجاور نسبت به حمل بر غیر مجاور اولویت دارد، بنابراین بهتر آن است که «رؤوس» معطوف‌علیه باشد نه «وجوه» (ابن هشام، ۱۳۸۴، ۳۴۹).

ایراد سوم: طبق این تقریب، معطوف یعنی «أرجلکم» که مجرور است تبعیت از اعراب معطوف‌علیه یعنی «وجوهکم» که منصوب است ندارد.

مدعیان این تقریب در پاسخ به این ایراد و توجیه جرّ «أرجل» به قاعده‌ای در زبان عربی به نام قاعدة «المجاورة» تمسک نموده‌اند (سرخسی، ۱۴۱۴ق، ۸/۱؛ ابن قدامة، ۱۳۸۸ق، ۹۹/۱؛ جصاص، ۱۴۰۵ق، ۳/۳۵۰؛ طبری کیاهراسی، ۱۴۰۵ق، ۳/۴۰؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ۳/۴۷).

توضیح این که در زبان عربی مواردی استعمال شده است که در آن اسمی که باید مرفوع یا منصوب باشد، مجرور خوانده شده است و هیچ علتی برای جر آن

نمی‌توان یافت، مگر مجاورت و هم‌جواری با اسمی مجرور (یعقوب، ۱۳۶۷، ۲۹۴: دَفر، ۱۳۹۵، ۳۳۹: بابتی، ۱۴۱۳، ۴۰۳/۱، ۲: ۹۵۳-۹۵۴، ۹۵۹: دَفر، ۱۴۰۴، ۴۲۲: خطیب، ۲۰۰۷، ۴۱۵) از مثال‌های معروف این قاعده جمله «هَذَا جُحْرٌ ضَبٌّ خَرِبٌ» است که در آن با وجود آن‌که «خرب» صفت «جحر» است و باید مرفوع باشد، اما به‌خاطر هم‌جواری با «ضَبُّ»، مجرور شده است. مثال دیگر مصراعی از شعر امرؤالقیس است: «كَبِيرٌ أَنَسٌ فِي بَجَادٍ مَزْمَلٌ» که در این مورد نیز «مزمل» صفت «کبیر» است و باید مرفوع باشد، اما به‌خاطر مجاورت با «بجادی» مجرور شده است. و نیز مانند مصراعی از شعر ابوالغریب البصری «یا صاح بلِّغ ذوی الزوجات کلَّهم» که در آن «کلَّهم» تأکید «ذوی» است، زیرا اگر تأکید زوجات بود باید می‌گفت «کلَّهن» و باید منصوب باشد، اما به‌خاطر مجاورت با «الزوجات» مجرور شده است (ناظر الجیش، ۱۴۲۸، ۳۳۲۰-۳۳۱۸/۷: سیوطی، ۱۴۲۸، ۱۵۶/۱).

به هر حال، به این قاعده و تطبیق آن بر محل بحث چند اشکال وارد است.

اشکال اول: علمای نحو درباره اصل و وقوع این قاعده اختلاف نظر دارند. ابن‌هشام می‌گوید: «سیرافی و ابن‌جنی منکر خفض علی المجاوره هستند» (ابن‌هشام، ۱۴۱۰، ۶۸۳/۲). آنان تمام موارد و مثال‌های بیان‌شده را به‌گونه دیگری توجیه می‌نمایند. برای مثال، ابن‌جنی در توجیه مثال اول می‌گوید اصل این کلام این‌گونه بوده است: «هَذَا جَحْرٌ ضَبٌّ خَرِبٌ جَحْرُهُ» سپس جحر دوم حذف شده است و ضمیر «هاء» جانشین آن شده و چون مضاف محذوف مرفوع بوده این ضمیر نیز مرفوع شده است و پس از آن‌که مرفوع شد، در «خرب» مستتر گردیده است و این‌گونه است که در ظاهر، «خرب» صفت «ضَبُّ»، اما در واقع صفت «جحر» است. همچنین از استادش ابوعلی سیرافی نقل می‌کند که مثال دوم را چنین توجیه می‌کرده که در اصل «مزمل فیه» بوده است و حرف جر حذف گردیده است و آنگاه ضمیر مرفوع شده و سپس در اسم مفعول مستتر شده است (ابن‌جنی، ۱۴۲۹، ۲۱۷/۱-۲۱۸).

دمامینی می‌گوید: ابن‌نشار برایم نقل کرد که روزی قسمتی از تفسیر ثعلبی که در آن نوشته شده بود جر «أرجلکم» به‌خاطر مجاورت است را به‌همراه داشتم. نزد ابن‌هشام که در مسجد عمروبن‌عاص مصر بود آمدم و مطلب را به او نشان دادم

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۵

زمستان ۱۴۰۰

۲۰۶

و درخواست نمودم که نظرش را بگوید. او به آن جزوه نگاهی نمود و سپس آن را به سوی من پرتاب کرد و با عصبانیت گفت: تیشه‌ای (شیء تیزی) بردار و این کلام را بتراش (به قصد محو نمودن) و آن را به صورت گوینده اش پرت کن (مدنی، ۱۴۳۱ق. ۳۸۶).

عباس حسن می گوید: غیر از سه عاملِ جر یعنی حروف جر، مضاف و تبعیت از اسم مجرور، دو سبب دیگر نیز وجود دارد. او ادامه می دهد: «اول» (الجر بالتوهم) که بهتر است مورد اعتنا قرار نگیرد و دوم «الجر علی المجاورة» که لازم است به صورت جدی مورد غفلت قرار گرفته و به هیچ عنوان استفاده نکرده» (حسن، ۱۳۶۷ق. ۴۰۱/۲، ۴۰۲، ۸/۳).

او می گوید دلیل کسانی که جر به مجاورت را مطرح ساخته اند، مثال های اندکی است که برخی از آنها غلط بوده و در صحت نقل برخی دیگر از عرب شک و تردید است و علمای نحو برخی را توجیه نموده اند و برخی دیگر را اشتباه دانسته اند. **اشکال دوم:** بر فرض که این قاعده جاری باشد، اما سماعی است نه قیاسی. بنابراین نمی توان آن را در غیر از موارد مشخص مذکور تطبیق نمود (بابتی، ۱۴۱۳ق. ۴۰۴/۱؛ حسن، ۱۳۶۷ق. ۴۰۱/۲-۴۰۲، ۸/۳).

بازاندیشی فقهی - ادبی
قرائت های «أَرْجُلِكُمْ» و
حکم مستفاد از آیه وضو

اشکال سوم: این قاعده خلاف اصل است و تنها در نعت شنیده شده است و طبق نظر برخی در تأکید نیز جاری می شود، اما در بدل قطعاً اجرا نشده است و در محل بحث ما که عطف نسق است، بیشتر نحویان جاری نمی دانند، زیرا در نعت مجاورت بیشتر است، اما در عطف نسق، حرف عطف فاصله ایجاد کرده است (ابوحیان اندلسی، ۱۴۲۰ق. ۱۹۲/۴؛ سیوطی، ۱۴۳۲ق. ۲۰۱؛ ۱۴۳۱ق. ۳۶۰/۲). ابن هشام در شرح شذور الذهب می گوید: «آیه ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ﴾ از باب جر بالمجاورة نیست و محققان علم نحو با اجرای آن در عطف نسق مخالف هستند، زیرا حرف عطف بین دو اسم فاصله ایجاد کرده و مجاورت را باطل نموده است» (ابن هشام، ۱۳۸۴، ۳۴۷-۳۴۸).

برخی در پاسخ به این اشکال گفته اند که اولاً در مطلق تبعیت تفاوتی بین عطف نسق و نعت نیست، پس اگر این قاعده در نعت جاری می شود، در عطف نسق هم

جاری می‌گردد، زیرا در کلام عرب وارد شده است. ثانیاً حتی اگر در حروف عطف نباشد، اما با توجه به ظاهر این آیه شریفه و آیات دیگر مانند «و حَوْرٌ عَيْنٌ» (الواقعة/۲۲) و «يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ» (الرحمن/۳۵) که در آن‌ها عین و نحاس به جر قرائت شده‌اند. ابن مالک می‌گوید: جر بالمجاورة تنها نسبت به حرف عطف و او جاری است (جصاص، ۱۴۰۵ق، ۳/۳۵؛ ناظر الجیش، ۱۴۲۸ق، ۷/۳۳۲۴-۳۳۲۵؛ شمنی، بی‌تا، ۲/۲۷۷).

اما این دو پاسخ محل تأمل است، زیرا مواردی که در کلام عرب وارد شده و مورد اتفاق علمای نحو است، عطف نسق نیستند و تمسک به آیات برای اثبات مدعی مصادره به مطلوب است، به علاوه علت جر آیه‌های مذکور لزوماً مجاورت نیست، بلکه توجیه‌های دیگری هم ذکر شده است (ابن‌هشام، ۱۴۱۰ق، ۲/۶۸۳؛ طوسی الف، ۱۴۰۷ق، ۱/۶۸؛ سبحانی، ۱۴۱۷ق، ۳۱) بنابراین، مجبور به قبول این توجیه نیستیم.

اشکال چهارم: برفرض که جر بالمجاورة در عطف نسق هم جاری شود، اما این قاعده شاذ و نادر است و حمل قرآن که کلام خداوند متعال و عربی فصیح است بر آن صحیح نیست (ابن‌هشام، ۱۳۸۴، ۳۴۹؛ رازی، ۱۴۲۰ق، ۱۱/۳۰۵). ازهری در تهذیب اللغة از ابواسحاق نحوی نقل می‌کند که «خفض علی الجوار در کتاب خداوند جایز نیست» (ازهری، ۱۴۲۱ق، ۴/۲۰۴).

جستارهای
فقهی و اصولی
سال ششم، شماره پیاپی ۲۵
زمستان ۱۴۰۰
۲۰۸

اشکال پنجم: اجرای این قاعده در جایی صحیح است که اشتباه پیش نیاید، مانند مثال‌های مذکور، زیرا برای هیچ کس شبهه‌ای پیش نمی‌آید که «خرب» صفت «جحر» است نه «ضب»، همچنین «مزمل» از صفات «کبیر» است نه «بجادر» و «کلهم» صفت «ذوی» است نه «الزوجات». اما در آیه شریفه این گونه نیست و با این کار شبهه پیش می‌آید که عطف بر «رؤوس» بوده و در نتیجه حکمش مسح می‌شود (شریف مرتضی، ۱۴۱۵ق، ۱۰۷؛ رازی، ۱۴۲۰ق، ۱/۳۰۵).

ناظر الجیش در پاسخ به این شبهه می‌گوید چنین اشتباهی پیش نمی‌آید، زیرا طبق قرائت نصب شستن پا واجب است و به این هدف که بین قرائت‌های مختلف آیه تراحمی پیش نیاید، طبق این قرائت نیز باید شستن واجب باشد. او در ادامه با بیان جمله‌ای تأمل برانگیز و غیر منصفانه در پاسخ به این اشکال که همین توجیه را

می‌توان نسبت به قرائت جر نیز اجرا کرد و گفت که طبق قرائت جر، مسح پا واجب است پس باید قرائت نصب را حمل بر مسح کنیم تا تنازع پیش نیاد، می‌گوید: «این اشکال وارد نیست زیرا هیچ کس قائل به مسح پا نیست مگر کسانی که مورد اعتنا و التفات نیستند» (ناظر الجیش، ۱۴۲۸ق، ۳۳۲۶/۷).

وجه سوم: مجرور به عامل محذوف

ابوالبقاء عکبری می‌گوید: جر «أرجل» در اثر جار محذوف است، به این صورت که فعلی متعدی به حرف جر، مانند «وافعلوا بأرجلكم غسلًا» در تقدیر بوده است که سپس فعل و آن حرف جر حذف شده است، اما اعراب جر باقی مانده و این امر یعنی حذف جار و ابقای جر در زبان عربی جایز است و در برخی اشعار که ضرورت نیز نبوده جاری شده است (ابوالبقاء عکبری، ۱۴۱۹ق، ۱۲۳).

برخی در توضیح گفته‌اند که اگر دو فعل که معانی نزدیک به هم دارند کنار هم بیایند و هر کدام معمولی مجزا داشته باشند، حذف یکی از آن دو عامل و عطف معمول فعل محذوف به معمول فعل مذکور جایز است، مانند مصراعی از شعر ذوالرمة که می‌گوید: «علفتها تبا و ماءً بارداً» که در آن «ماء» معمول «علفت» نیست، بلکه معمول فعلی مانند «سقیة» است (ابن‌العربی، ۱۴۰۸ق، ۵۷۸/۲؛ آمدی، ۱۴۲۰ق، ۵۷).

ضعف این تقریب روشن است و خود علمای عامه نیز به آن ایراد گرفته‌اند. ناظر الجیش می‌گوید: «ضعف این بیان مخفی نیست و چنین تقدیری از فصاحت کلام عرب بسیار دور است، چه رسد به فصاحت قرآن» (ناظر الجیش، ۱۴۲۸ق، ۳۳۲۶/۷). ابوحیان اندلسی نیز این تقریب را در غایت ضعف دانسته است (ابوحیان اندلسی، ۱۴۲۰ق، ۱۹۲/۴).

در ضمن، تقدیر گرفتن «اغسلوا» ترجیح بلامرجح است، زیرا همانطور که می‌توان فعل «اغسلوا» را در تقدیر گرفت، می‌توان فعل «امسحوا» را نیز در تقدیر گرفت و تقدیر اولی رجحانی ندارد.

همچنین استشهد به شعر مذکور صحیح نیست، زیرا در این شعر هم عطف و هم

مفعولٌ معه ممتنع است، چراکه اولاً برای آب دادن فعل «عَلَفَ» استفاده نمی‌شود، بلکه فعل «سَقَى» استفاده می‌گردد، بنابراین عطف صحیح نیست و ثانیاً آب و گاه را با هم به حیوان نمی‌دهند، بنابراین مفعولٌ معه صحیح نیست. اما در آیه مورد بحث «أَرْجُلٌ» می‌تواند عطف و معمول «امسحوا» باشد. درضمن، توجهات دیگری نیز درباره این شعر بیان شده است، مانند این که فعل «عَلَفْتُ» متضمن معنای عامی مانند «انلتها» یا «اعطيتها» باشد که در این صورت عطف صحیح است و یا این که برخی احتمال مفعولٌ معه را به گونه‌ای توجیه کرده و صحیح شمرده‌اند (ابن هشام، ۱۴۱۰ق، ۶۳۲/۲؛ ابن عقیل، بی تا، ۵۹۶/۱).

نتیجه‌گیری

با بررسی نحوی و ادبی قرائت‌های مختلف این آیه روشن شد که قرائت رفع، مفید و مثبت هیچ کدام از اقوال مسح یا غسل نیست.

طبق قرائت نصب، وجوه اول و دوم و سوم، مفید مسح بود؛ وجه چهارم مفید غسل و وجه پنجم هیچ کدام از اقوال را ثابت نمی‌کند. وجوه دوم و سوم اشکال نحوی اساسی دارند و غیرقابل پذیرش‌اند. وجه چهارم را نیز اگر باطل ندانیم، اما با دو ایراد (اعمال عامل بعید و فاصله اجنبی) مواجه است، اما وجه اول بدون اشکال است. در نتیجه، طبق این قرائت استفاده حکم مسح از آیه بر غسل رجحان دارد. اما طبق قرائت جر، طبق وجه اول صریحاً و بدون اشکال حکم مسح استنباط می‌شود. طبق وجه دوم حکم غسل استنباط می‌شود، اما با چند ایراد اساسی مواجه است و وجه سوم نیز هیچ کدام از مسح یا غسل را نمی‌تواند ثابت کند، علاوه بر این که توجیهی ضعیف و بعید دارد.

بنابراین، مشاهده می‌شود که بدون پیش‌داوری فقهی و نظر به روایات مفسره این آیه و به دور از تعصب دینی استفاده حکم مسح پا از این آیه بی‌اشکال است و بر حکم غسل رجحان دارد.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۵

زمستان ۱۴۰۰

۲۱۰

منابع

• قرآن کریم

۱. آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵ق). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم. بیروت: دارالکتب العلمیة.
۲. آمدی، محمد حسن (۱۴۲۰ق). المسح فی ضوء الرسول ﷺ. قم: دار المصطفی لاهیات التراث.
۳. ابن العربی، محمد بن عبدالله (۱۴۰۸ق). احکام القرآن. بیروت: دار الجیل.
۴. ابن انباری، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۲۰ق). أسرار العربیة. بیروت: دار الأرقم.
۵. ابن انباری، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۲۸ق). الانصاف فی مسائل الخلاف بین النحو البصریین و الکوفیین. بیروت: المكتبة العصرية.
۶. ابن جنی، عثمان بن جنی (۱۴۲۹ق). الخصائص. چاپ سوم. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۷. ابن عربی، محمد بن علی (بی تا). الفتوحات المکیة. بیروت: دار صادر.
۸. ابن عصفور، علی بن مؤمن (۱۴۱۹ق). شرح جمل الزجاجی. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۹. ابن عقیل، عبدالله بن عبدالرحمن (بی تا). شرح ابن عقیل. چاپ دوم، بی جا: بی نا.
۱۰. ابن قدامة، عبدالله بن احمد (۱۳۸۸ق). المغنی. بی جا، قاهرة: مكتبة القاهرة.
۱۱. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۴۱۹ق). تفسیر القرآن العظیم. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۲. ابن مالک، محمد بن عبدالله (۱۴۲۰ق). شرح الکافیة الشافیة. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۳. ابن هشام، عبدالله بن یوسف (۱۳۸۴). شرح شذور الذهب فی معرفة کلام العرب. تهران: دار الکوخ.
۱۴. ابن هشام، عبدالله بن یوسف (۱۴۱۰ق). مغنی اللیب. چاپ چهارم. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۱۵. ابوالبقاء عکبری، عبدالله بن حسین (۱۴۱۹ق). التبیان فی إعراب القرآن. عمان: بیت الأفكار الدولية.
۱۶. ابوحیان اندلسی، محمد بن یوسف (۱۴۲۰ق). البحر المحيط فی التفسیر. بی جا. بیروت: دار الفکر.
۱۷. ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱ق). تهذیب اللغة. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۸. استرآبادی، رضی الدین محمد بن حسن (۱۳۸۴). شرح الرضی علی الکافیة. تهران: موسسة الصادق للطباعة و النشر.
۱۹. خمینی، سید روح الله (۱۴۲۲ق). کتاب الطهارة. تهران: موسسة تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه.

بازانديشي فقهي - ادبي
قرائت های «أَرْحَلِكُمْ» و
حكم مستفاد از آیه وضو

۲۰. بابتی، عزیزة فوال. (۱۴۱۳ق). **المعجم المفصل فی النحو العربی**. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲۱. بخاری جعفی، محمدبن اسماعیل. (۱۴۱۴ق). **صحیح البخاری**، بی جا: دار الفکر.
۲۲. جصاص، احمدبن علی. (۱۴۰۵ق). **احکام القرآن**. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۳. حسن، عباس. (۱۳۶۷ق). **النحو الوافی**. چاپ دوم، تهران: ناصر خسرو.
۲۴. حمیری، نشوان بن سعید. (۱۴۲۰ق). **شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم**. دمشق: دار الفکر.
۲۵. حیدری، یاسر. (۱۳۹۵). ادبی معنائشناختی آیه و ضو و رهیافت به حکم شرعی. پژوهش های فقهی، ۱۲ (۳)، ۶۰۹-۶۳۰.
۲۶. خطیب، ظاهر یوسف. (۲۰۰۷م). **المعجم المفصل فی الاعراب**. چاپ چهارم. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲۷. ذقر، عبدالغنی. (۱۳۹۵ق). **معجم النحو**. دمشق: مطبعة محمدهاشم الکتبی.
۲۸. ذقر، عبدالغنی. (۱۴۰۴ق). **معجم القواعد العربیة فی النحو و التصریف**. قم: الحمید.
۲۹. رازی، فخرالدین محمدبن عمر. (۱۴۲۰ق). **مفاتیح الغیب**. چاپ سوم. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۰. زمخشری، محمودبن عمر. (۱۴۰۷ق). **الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل**. چاپ سوم. بیروت: دار الکتب العربی.
۳۱. سبحانی، جعفر. (۱۴۱۳ق). **الانصاف فی مسائل دام فیها الخلاف**. قم: مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام.
۳۲. سبحانی، جعفر. (۱۴۱۷ق). **الوضوء علی ضوء الكتاب و السنة**. قم: بی نا.
۳۳. سرخسی، محمدبن احمد. (۱۴۱۴ق). **المبسوط**. بیروت: دار المعرفة.
۳۴. سیبویه، عمروبن عثمان. (۱۴۱۰ق). **کتاب سیبویه**. چاپ سوم. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۳۵. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر. (۱۴۲۸ق). **الاشباه و النظائر فی النحو**. چاپ دوم. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۳۶. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر. (۱۴۳۱ق). **همع الهوامع**. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۷. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر. (۱۴۳۲ق). **جمع الجوامع فی النحو**. قاهرة: مكتبة الآداب.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۵
زمستان ۱۴۰۰

۲۱۲

۳۸. شریف مرتضی، سید علی بن الحسین. (۱۴۱۵ق). الانتصار فی انفرادات الامامية. قم: مؤسسة النشر الاسلامی، التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة.
۳۹. شمنی، احمدین محمد. (بی تا). المنصف من الکلام علی مغنی ابن هشام. قم: نشر ادب الحوزة.
۴۰. شهرستانی، سید علی. (۱۴۱۶ق). وضوء النبی ﷺ. چاپ دوم. مشهد: مؤسسة جواد الائمة للطباعة و النشر.
۴۱. شهید اول، محمدین مکی. (۱۴۱۹ق). ذکرى الشيعة فى احكام الشريعة. قم: مؤسسة آل البيت ﷺ لإحياء التراث.
۴۲. شوشتری، شهید ثالث، سید نورالله. (بی تا). نهیة الاقدام فى وجوب المسح علی الاقدام. بی جا: بی نا.
۴۳. شیخ بهایی. (۱۴۱۴ق). مشرق الشمسين و اكسير السعادتین. چاپ دوم. مشهد: مجمع البحوث الاسلامیة.
۴۴. شیخ بهایی، محمدین حسین. (۱۳۸۷). الفوائد الصمدیة. چاپ نهم. قم: نهانودی.
۴۵. صدوق، محمدین علی بن بابویه. (۱۳۷۶). الأمالی. چاپ ششم، تهران: کتابچی.
۴۶. طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲ق). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. چاپ سوم، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۴۷. طبری الکیاهاراسی، علی بن محمد. (۱۴۰۵ق). احكام القرآن. چاپ دوم. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۴۸. طبری، محمدین جریر. (۱۴۱۲ق). جامع البیان فی تفسیر القرآن. چاپ دوم. بیروت: دار المعرفة.
۴۹. طبسی، نجم الدین. (۱۴۲۹ق). دراسات فقهیة فی مسائل خلافة. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزة علمیه قم.
۵۰. طوسی، محمدین الحسن. (۱۴۰۷ق). الخلاف. قم: مؤسسة النشر الاسلامی، التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة.
۵۱. طوسی، محمدین الحسن. (۱۴۰۷ق). تهذیب الاحكام. چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الاسلامیة.
۵۲. علامه حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۲ق). منتهی المطلب فی تحقیق المذهب. مشهد: مجمع البحوث الاسلامیة.
۵۳. علامه حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۴ق). تذکرة الفقهاء. قم: مؤسسة آل البيت ﷺ لإحياء التراث.

بازانديشى فقهی - ادبی
قرائت های «أَرْجُلِكُمْ» و
حکم مستفاد از آیه وضو

۵۴. قرطبی، محمد بن احمد. (۱۳۶۴). **الجامع لاحكام القرآن**. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۵۵. قشیری النیسابوری، مسلم بن الحجاج. (۱۳۷۴ق). **صحیح المسلم**. بی جا: دار احیاء الکتب العربیة.
۵۶. متقی هندی، علی بن حسام الدین. (۱۴۰۵ق). **کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال**. چاپ پنجم. بیروت: مؤسسة الرسالة.
۵۷. مدنی، سید علیخان. (۱۴۳۱ق). **الحدائق الندیة فی شرح الفوائد الصمدیة**. قم: ذوی القربی.
۵۸. معرفت، محمد هادی. (۱۴۱۰ق). **التمهید فی علوم القرآن**. چاپ سوم. قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
۵۹. منسوب الی الامام الرضا علیه السلام. (۱۴۰۶ق). **الفقه (فقه الرضا علیه السلام)**. مشهد: مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحیاء التراث.
۶۰. ناظر الجیش، محمد بن یوسف. (۱۴۲۸ق). **شرح التسهیل**. قاهرة: دار السلام.
۶۱. یعقوب، امیل. (۱۳۶۷). **موسوعة النحو و الصرف و الاعراب**. بیروت: دار العلم للملایین.



جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۵

زمستان ۱۴۰۰

۲۱۴

References

The Holy Qur'an

1. Abū al-Baqā' 'Ukbarī, 'Abdullāh ibn Ḥusayn. 1998/1419. *Al-Tibyān fī A'rāb al-Qurān*. Oman: Bayt al-Afkār al-Duwalīyah..
2. Abū Ḥayyān Andilūsī, Muḥammad ibn Yūsūf. 1999/1420. *Al-Baḥr al-Muḥīṭ fī al-Tafsīr*. Beirut: Dār al-Fikr.
3. 'Alam al-Hudā, 'Alī Ibn al-Ḥusayn (al-Sarīf al-Murtaḍā). 1994/1415. *Al-Intiṣār fī Infrādāt al-Imāmīyah*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
4. Al-Āmadī, Muḥammad Ḥasan. 1999/1420. *Al-Mash' fī Wuḍū' al-Rasūl*. Qom: Dār al-Muṣṭafā li Iḥyā' al-Turāth.
5. al-'Āmilī, Bhā' al-Dīn Muḥammad (al-Shaykh al-Bahā'ī). 2008/1387. *Al-Fawā'id al-Ṣamādīyah*. 9th. Qom: Nahāwandī.
6. al-'Āmilī, Bhā' al-Dīn Muḥammad (al-Shaykh al-Bahā'ī). 1993/1414. *Mashriq al-Shamsayn wa Iksīr al-Sa'ādātayn*. 2nd. Mashhad: Majma' al-Buḥūth al-Islāmīyah.
7. al-'Āmilī, Zayn al-Dīn Ibn 'Alī (al-Shahīd al-Thānī). 1998/1419. *Dhikrī al-Shī'at fī Aḥkām al-Sharī'at*. Mu'assasat Āl al-Bayt Li Iḥyā' al-Turāth.
8. Al-Bukhārī al-Ju'fi, Muḥammad ibn Ismā'īl. 1993/1414. *Ṣaḥīḥ al-Bukhārī*. Dār al-Fikr.
9. Al-Ḥadramī, 'Alī ibn Mu'min ibn Muḥammad (ibn 'Uṣfūr). 1998/1419. *Sharḥ Jamal al-Zujājī*. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmīyah.
10. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-'Allāma al-Ḥillī). 1991/1412. *Muntahā al-Maṭlab fī Tahqīq al-Maḍḥhab*. Mashhad: Majma' al-Buḥūth al-Islāmīyah.
11. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-'Allāma al-Ḥillī). 1993/1414. *Taḍkīrat al-Fuqahā'*. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Iḥyā' al-Turāth.
12. Al-Ḥumayrī, Nashwān ibn Sa'īd. 1999/1420. *Shams al-'Ulūm wa Dawā' al-Kalām al-'Arab min al-Kulūm*. Demascus: Dār al-Fikr.
13. Al-Ḥusaynī al-Mar'ashī al-Shūshtarī, Sayyid Nūrullāh (Shahīd al-Thālīth). n.d. *Nihāyat al-Aqdām fī Wujūb al-Mash' alā al-Aqdām*.
14. Al-Jaṣā'a, Aḥmad ibn 'Alī. 1984/1405. *Aḥkām al-Qurān*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī.
15. Al-Madanī, Sayyid 'Alī Khān. *Al-Ḥadā'iq al-Nadīyah fī Sharḥ al-Fawā'id al-Ṣamādīyah*. Qom: Dhawī al-Qurbā.
16. al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Ṣayyid Rūḥ Allāh (al-Imām al-Khumaynī). 2003/1422. *Kitāb al-Ṭihārah*. Tehran: Mu'assasat Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī.

17. Al-Naysābūrī, Muslim ibn Ḥajjāj. 1991/1412. *Ṣaḥīḥ Muslim*. Dār Ihyā al-Kutub al-‘Arabī.
18. Al-Qurṭubī, Muḥammad ibn Aḥmad ibn Abī Bakr. 1985/1364. *Tafsīr al-Qurṭubī, al-Jāmi‘ lil Aḥkām al-Qur’ān*. Tehran: Nāṣir Khusru..
19. al-Sarakhsī, Muḥammad Ibn Aḥmad. 1993/1414. *al-Mabsūṭ*. Beirut: *Dār al-Ma‘rifa*.
20. Al-Shahristānī, Sayyid ‘Alī. 1995/1416. *Wuḍū’ al-Nabī (ṣ)*. 2nd. Mashhad: Mu’assasat Jawād al-A’imat lil Ṭibā‘at wa al-Nashr.
21. al-Shamanī, Aḥmad ibn Muḥammad. n.d. *al-Munṣif min al-Kalām ‘alā Muqṇī ibn Hishām*. Qom: Nashr Adab al-Ḥawzah.
22. Al-Sīyūṭī, ‘Abd al-Raḥmān ibn Abī Bakr. 2007/1428. *Al-Ishbā’ wa Al-Nazā’r*. Dār al-Kutub al-‘Imīyah.
23. Al-Sīyūṭī, ‘Abd al-Raḥmān ibn Abī Bakr. 2010/1431. *Ham‘ al-Hawāmi‘ Sharḥ Jam‘ al-Jawāmi‘ fī al-Naḥw*. Beirut: Dār Ihyā’ al-Turāth al-‘Arabī.
24. Al-Sīyūṭī, ‘Abd al-Raḥmān ibn Abī Bakr. 2011/1432. *Jam‘ al-Jawāmi‘ fī al-Naḥw*. Cario: Maktabat al-Ādāb.
25. al-Subḥānī al-Tabrīzī, Ja‘far. 1992/1413. *Al-Inṣāf fī Masā’il Dām fihā al-Khilāf*. Qom: Mu’assasat al-Imām al-Ṣādiq.
26. al-Subḥānī al-Tabrīzī, Ja‘far. 1996/1417. *Al-Wuḍū‘ ‘alā Ḍū’ al-Kitāb wa al-Sunnah*. Qom.
27. Al-Ṭabarī al-Kīyāharāsī, ‘Alī ibn Muḥammad. 1984/1405. *Aḥkām al-Qurān*. 2nd. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Imīyah.
28. al-Ṭabarī, Muḥammad Ibn arīr. 1991/1412. *Jāmi‘ al-Bayān fī Tafsīr al-Qurān*. Beirut: Dār Ihyā’ al-Mi‘rifa.
29. Al-Ṭabariṣtānī al-Rāzī, Ibn Khaṭīb Muḥammad ibn ‘Umar (Fakhr al-Rāzī). 1999/1420. *Mafāṭīḥ al-Ghayb*. 3rd. Beirut: Dār Ihyā’ al-Turāth al-‘Arabī.
30. Al-Ṭabarsī, Amīn al-Islām Faḍl ibn Ḥasan. 1993/1372. *Majma‘ al-Bayān fī Tafsīr al-Qur’ān*. Tehran: Intishārāt Nāṣir Khusru.
31. Al-Ṭabasī, Najm al-Dīn. 2008/1429. *Dirāsāt Fiqhīyah fī Masā’il Khilāfiyah*. Qom: Būstān-i Kitāb-i Qom (Intishārāt-i Daftar-i Tabliḡhāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yi ‘Ilmīyyi-yi Qom).
32. al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1986/1407. *Al-Khilāf*. Qom: Mu’assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā‘at al-Mudarrisīn.
33. al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1986/1407. *Tahdhīb al-Aḥkām*. 4th. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya.

34. Ālūsī, Maḥmūd. 1995/1415. *Rūḥ al-Ma'ānī fī Tafṣīr al-Qur'ān*. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyah.
35. al-Zamakhsharī al-Khārazmī, Maḥmūd Ibn 'Umar (Jār Allāh). 1984/1407. *al-Kashshāf 'an Ḥaqā'iq al-Tanzīl wa 'Uyūn al-Aqāwīl fī Wujūh al-Tanzīl*. 3rd. Beirut: Dār al-Kitāb al-'Arabī.
36. Attributed to Imām al-Riḍā. 1985/1406. *Al-Fiqh (Fiqh al-Riḍā)*. Mashhad: Mu'assaṣt Āl al-Bayt li Iḥyā' al-Turāth
37. Azharī, Muḥammad ibn Aḥmad. 2000/1421. *Tahdhīb al-Lughat*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī.
38. Bābatī, 'Azīzah Fawwāl. 1992/1413. *Al-Mu'jam al-Mufaṣṣal fī al-Naḥw al-'Arabī*. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyah.
39. Daqr, 'Abd al-Ghanī. 1975/1395. *Mu'jam al-Naḥw*. Demascus: Maṭba'at Muḥammad Hāshim al-Kutubī.
40. Daqr, 'Abd al-Ghanī. 1983/1404. *Mu'jam al-Qawā'id al-'Arabīyah fī al-Naḥw wa al-Taṣrīf*. Qom: al-Ḥamīd.
41. Ḥasan, 'Abbās. 1948/1367. *Al-Naḥw al-Wāfi*. 2nd. Tehran: Naṣir Khusru.
42. Ḥaydarī, Yāsir. 2016/1395. *Adabī Ma'nā Shinākhī Āyah Wuḍū wa Rahyāfi bi Ḥukm Shar'ī*. Pazhūhish-hāyi Fiqhī, 12 (3), 609-630.
43. Ibn al-'Arabī, Abī Bakr Muḥammad ibn 'Abdullāh. 1987/1408. *Aḥkām al-Qur'ān*. Beirut: Dār al-Jīl.
44. Ibn Anbārī, 'Abd al-Raḥmān ibn Muḥammad. 1999/1420. *Asrār al-'Arabīyah*. Beirut: Dār al-Arqam.
45. Ibn Anbārī, 'Abd al-Raḥmān ibn Muḥammad. 2007/1428. *Al-Inṣāf fī Masā'il al-Khilāf Bayn al-Naḥw al-Baṣrīyīn wa al-Kūfīyīn*. Beirut: al-Maktabat al-'Aṣrīyah.
46. Ibn 'Aqīl, 'Abdullāh ibn 'Abd al-Raḥmān. n.d. *Sharḥ ibn 'Aqīl*. 2nd.
47. Ibn 'Arabī, Muḥammad ib 'Alī. n.d. *al-Futūḥāt al-Makīyah*. Beirut: Dār Ṣādir.
48. Ibn Bābiwayh al-Qommī, Muḥammad Ibn 'Alī (al-Shaykh al-Ṣadūq). 1997/1376. *Al-Amālī*. 6th. Tehran: Kitābchī.
49. Ibn Hishām, 'Abdullah ibn Yūsuf. 1989/1410. *Mughnī al-Labīb 'an Kutub al-A'arīb*. 4th. Qom: Manshūrāt Maktabat Āyat Allāh al-'Uzmā al-Mar'ashī al-Najafī.
50. Ibn Hishām, 'Abullāh ibn Yūsuf. 2003/1384. *Sharḥ Shudhūr al-Dhabab fī Ma'rifat Kalām al-'Arab*. Tehran: Dār al-Kūkh.
51. Ibn Jinī, 'Uthmān ibn Jinī. 2008/1429. *Al-Khaṣā'is*. 3rd. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyah.

52. Ibn Kathīr, Ismā'īl ibn 'Umar. 1998/1419. *Tafsīr al-Qurān al-'Azīm*. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmīyah.
53. Ibn Mālik, Muḥammad ibn 'Abdullāh. 1999/1420. *Sharḥ al-Kāfiyah al-Shāfiyah*. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmīyah.
54. Ibn Qudāmah al-Maqdisī, Muwaffaq al-Dīn Abū Muḥammad 'Abdullāh ibn Aḥmad b. Muḥammad. 1968/1388. *Al-Muqni' fī Fiqh Aḥmad ibn Ḥanbal*. Cairo: Maktabat al-Qāhirah.
55. Istar Ābadī, Raḍī al-Dīn Muḥammad ibn Ḥusayn. 2005/1384. *Sharḥ al-Raḍī 'Alā al-Kāfiyah*. Tehran: Mu'asassat al-Šādiq lil Ṭibā'at wa al-Nashr.
56. Khaṭīb, Zāhir Yūsuf. 2007. *Al-Mu'jam al-Mufašṣal fī al-A'rāb*. 4th. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmīyah.
57. Ma'rifat, Muḥammad Ḥādī. 1989/1410. *Al-Tamhīd fī 'Ulūm al-Qurān*. 3rd. Markaz Mudīriyat Ḥawzih 'Ilmīyah Qom.
58. Muttaqī Hindī, 'Alā' al-Dīn 'Alī ibn Ḥisām al-Dīn. 1980/1401. *Kanz al-'Ummal fī Sunnan al-Aqwāl wa al-Af'āl*. 5th. Beirut: Mu'asassat al-Risālah.
59. Nāzīr al-Jaysh, Muḥammad ibn Yūsuf. 2007/1428. *Sharḥ al-Tashīl*. Cario: Dār al-Salām.
60. Sībawayh, 'Amar ibn 'Uthmān. 1989/1410. *Kitāb Sībawayh wa Yalīh-yi Tahṣīl 'Ayn al-Dhahab min Ma'dan Jawhar al-Adab fī 'Ilm Mujāzāt al-'Arab*. Beirut: Mu'asassat al-A'lamī lil Maṭbū'āt.
61. Ya'qūb, Imīl. 1988/1367. *Mawsū'at al-Naḥw wa al-Šarf wa al-I'rāb*. Beirut: Dār al-'Ilm lil Malāyīn.

